

برگی از تاریخ: امیر کبیر

یکی از بزرگترین اصلاح گران تاریخ ما که در زمانه ای مناسب تلاش داشت کشور را عقب ماندگی و اضمحلال برهاند میرزا تقی خان فراهانی معروف به امیر کبیر بود. او هرچند در دوره ای مناسب و به خاطر شایستگی ها و لیاقت های فردی اش به وزارت رسید اما در ادامه بخت با او یار نبود. واتسن نویسنده کتاب تاریخ ایران دوره قاجار در خصوص رخدادهای منتهی به مرگ محمد شاه و تاج گذاری ناصرالدین شاه می نویسد: «در فاصله بین وفات محمد شاه (قاجار) و ورود پسرش به پایتخت، شهر تهران مرکز تحریکات و دسیسه های متضاد شد، از کسان پی در پی در تکاپو بودند و از هیچ اقدامی به وسیله افراد جاه طلب و فرومایه برای بیچارگی کسانی که ممکن بود مورد اعتماد شاه واقع شوند فروگذار نکردند. یکی از روحانیان، بنام نصرالله در این موقع رئیس دسته آذربایجانی ها بود و چون تاحدی مورد اعتماد طرفداران آصف الدوله بود بسیاری از کسان گمان می کردند که متناسب ترین شخص برای اشغال مسند صدارت است ولی شاه صدراعظم خود را انتخاب کرده بود. در ۲۰ اکتبر ۱۸۴۸ اعلیحضرت آشکارا به پایتخت ورد فرمود و نیمه شب همان روز بنام پادشاه ایران تاج گذاری کرد. ناصرالدین میرزا، ارشد فرزندان محمد شاه مرحوم و مهدعلیا دختر قاسم خان قاجار، مادرش بود. در این موقع سن وی شانزده سال بود و از لحاظ رشد قریحه و استعداد فکری چندان مزیتی نداشت ولی با فطانت بسیار مردی را از تبریز همراه آورد که صفات ضروری صدراعظمی ایران را کاملاً حائز بوده است. میرزا تقی خان امیر کبیر که در این موقع مقام امیرنظامی یا فرماندهی قوای ایران را داشت مقام خود را کاملاً در سایه استعداد و خدمات خویش بدست آورد. وی به طور ملی جنساً شخصی غیر از هم وطنان خود بود... روی هم رفته نمی توان گفت نسل ایرانیان عقیم شده چون توانسته است در دوران اخیر مردی نظیر امیر نظام به وجود آورد. فراهان نزدیک سلطان آباد عراق (اراک) این سرفرازی را داشته که زادگاه وی باشد تا از میان سیاستمداران و فرماندارانی که نامشان در تاریخ ایران آمده است مصداقِ تدقیقِ کسی مانند دیوژن و کاملاً سزاوارِ عنوانِ «والا ترین مخلوق خدا» که مرد شریف باشد محسوب گردد. پدرش آشپز بود و در رکاب قائم مقام، یعنی صدراعظم قبلی قرار داشت. میرزا تقی پسر او بعدها به خدمت فرمانده قوای ایران درآمد، به عنوان هیئتی در ماجرای قتل گریبایدوف روسی به سن پترزبورگ روسیه رفت و پیشرفت های آنجا را با چشم خودش دید. در اختلاف مرزی بین ایران و ترکیه عثمانی

به ارضروم رفت و گفته اند در میان مامورانِ اعزامی ایران، ترکیه، روسیه و انگلستان از همه بیشتر مورد توجه بود. در ترکیه عثمانی اصلاحاتِ دولت که به عنوانِ تنظیمات شناخته می شدند را دید و از همان زمان گویی به فکر اصلاحِ امور در ایران افتاد. گفته اند که جایی گفته بود: «اگر به نیمه عمرِ خودم برسم تردید ندارم که به مقامِ صدارتِ کشور خواهم رسید». اما از یادآوری این مطلب دچار نگرانی هم می شده است چون دو تن از مهمترین صدراعظم های شایسته قبل از او بدست پادشاهان خود کشته شده بودند. بنابراین وقتی به او مقامِ صدارت پیشنهاد شد صلاح را برجاه طلبی ترجیح داد و از قبولِ عنوانی صدارت که معمولاً به نخست وزیر داده می شد امتناع کرد و در عوض مقامِ پایین تر امیرنظام را ترجیح داد حفظ کند.

وقتی امیر به زمامداری مملکت رسید همه جای کشور آشفته و متزلزل بود. تلاش کرد جلوی خرید و فروشِ پست و مقام های دولتی را بگیرد، بی درنگ دنبال سروشکل دادن به امورِ لشگر رفت، طبقه روستایی که زیر بارِ ظلم و ستم بودند را نجات بخشید و تمام سیستم های مالی را تلاش کرد اصلاح کند. او قولی نمی داد مگر آنکه به آن عمل کند... امیرنظام تصمیم گرفت عبارات و الفاظِ بی معنی و نفرت انگیزی را که فقط شایسته بندگان و انگل هاست از میان بردارد، از این رو دست خطی صادر و در عریضه ها و اوراقِ رسمی در خطاب و استعمالِ بیش از یک عنوانِ خاص را ممنوع کرد. مردم از شنیدن این موضوع که وزیری از پذیرفتنِ عناوین تملق آمیز و چاپلوسی روگردان شده تعجب کردند اما فرمان او را اجرا کردند.



اصلاحاتِ امیر کبیر

اما مهمترین خدمات و اصلاحات امیر در زمینه ی حکومت داری و اخذِ تمدن از کشورهای پیشرفته آن روزگار بود. در سیاست سعی کرد دست استعمار را از امورِ ایران کوتاه کند و مردم را به ملیت و دوست داشتن ایران

برانگیزانند. در بحث داخلی امنیت ایجاد شد و بسیاری گردنکشان محلی منکوب و سرکوب شدند. اهم اصلاحات او را می توان اصلاحات سیاسی (اخذ تمدن جدید و شروع اصلاحات اداری و دیوانی، کوتاه کردن دست اجانب و تزریق روح وطن دوستی و ملیت خواهی)، اصلاحات داخلی (ایجاد امنیت در سراسر کشور، سرکوب گردنکشان و طاغیان)، اصلاحات اجتماعی اداری (مخالفت با هرگونه رشوه و اختلاس در دستگاه دولتی، تلاش برای ایجاد ارتش مدرن و نیروی دریایی در عین مخالفت انگلیس، خرید کشتی، اصلاحات قضایی، ایجاد دیوان عدالت و تصویب قانون منع شکنجه و آزار، حمایت از حقوق اقلیت ها، مبارزه با لوطی گری و قمه کشی، حمایت از کشاورزان، آبله کوبی همگانی، مبارزه با وبا، جمع آوری گدایان و بیماران، تاسیس مریضخانه و .. تلاش برای کسب خبر از سفارتخانه های خارجی)، در زمینه دانش و فرهنگ (فرستادن دانشجوی به خارج، تاسیس دارالفنون و ایجاد تعلیمات جدید، تربیت پزشک و امتحان گرفتن از او، تاسیس روزنامه، نشر و ترجمه کتاب). در زمینه اقتصادی (تاکید بر تولید داخلی، توجه به صنعت، تاسیس کارخانه، ترقی کشاورزی و استخدام استادکار فنی، مبارزه با قوانین گمرکی استعماری و...).

به طور کلی باید گفت که تا قبل از امیرکبیر خواسته های خارجی ها بر سیاست ایران حاکم بود و روسیه و انگلیس معمولا دنبال استخدام افراد طرفدار خود در دربار بودند. بعضی وقت ها شاه تحت حمایت یکی از این دولت های استعماری می رفت تا چند صباحی بیشتر بتواند قدرت داشته باشد. اما امیرنظام در برابر آنها ایستاد، وزیرمختاران دولت های استعماری نیز در مقابل سعی کردند در برابر دولتی قدرتمند مبتنی بر قانون و عدالت (دولت امیر) بایستند و آن را ضعیف کنند. این رویه ها چه در داخل دربار و چه در بین استعمارگران بر مخالفان و دشمنان امیر افزود. آنها تصمیم گرفتند از انواع و اقسام شگردها برای تاثیرگذاری بر شاه استفاده کنند و نظر او را نسبت به امیر برگردانند. یکی از مهمترین اشخاص در این میان مهدعلیا، مادر پرنفوذ شاه بود. سرانجام با حمایت های او دشمنان موفق شدند حکم عزل امیرکبیر را از صدرات اعظمی بگیرند و نفس راحتی بکشند.

با عزل امیر، میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله صدراعظم شد. باقی مطلب را از کتاب فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران نقل می کنیم: «انتصاب آقاخان کرمانی چهار روز بعد از عزل میرزا تقی خان انجام گرفت. او مردی فاسد و اختلاسگر بود، سابقا در دوره محمد شاه، پدر ناصرالدین شاه، بر امور دیوان و مالیه دستبرد زده بود و به چوبش بسته بودند و به کاشان تبعیدش کرده بودند. پیش از جلوس ناصرالدین شاه از کاشان فرار کرد و در نزدیکی تهران به بست نشست، کارکنان سفارت انگلیس از مادر شاه مهدعلیا خواستند هوایش را داشته باشد، بعد به نظر مهدعلیا از تحصن خارج شد و به سفارت انگلیس خزید. از آن تاریخ به بعد میرزا آقاخان تحت حمایت سفارت انگلیس

برای روزِ مبادا بود. حمایتِ مادرِ شاه و انگلیس باعث شد میرزا تقی خان امیرکبیر هم آقاخان را ببخشد و با این عامل انگلیسی دربار کنار بیاید. اما چون به او اعتماد نداشت و امتحان اش را قبلا پس داده بود به او کاری نسپرد. شیل وزیر مختار انگلیس درباره او نوشت «دامنش ملوث (آلوده) به پول پرستی است و مطلقا در قید آن نیست که از چه راهی بدست آورد»، در جای دیگری نوشت: «از آنجا که میرزا آقاخان آدم ناقلا و نیرنگ سازی است امیرنظام (امیرکبیر) از او بدش می آمد. بعلاوه مردی است بی نهایت خود فروش». این داستان ها مربوط به یکسال قبل از فرمان عزل امیر است. این نشان می دهد که شیل، وزیرمختار انگلیس نه حدی برای بی حیثیتی میرزا آقاخان می شناسد و نه حدی برای پشتیبانی سفارت انگلیس از او بر علیه امیرنظام قائل است. گویی تناسبی بین این بی حیثیت بودن و میزان پشتیبانی سفارت انگلیس وجود داشت. سرانجام با تلاش های میرزا آقاخان کرمانی و مادر ناصرالدین شاه و توطئه های سفارت انگلیس، امیر از چشم شاه افتاد و برای آخرین بار به دیدار او رفت. در آخرین کلام امیر به شاه گفت: درباره خود هیچ تمنايي ندارد، میلِ پادشاه عین رضای اوست؛ فقط نگذارید کارهای پخته را خام نمایند.»

فرجام امیر

امیر غزل شد و به تبعید همراه عزت الدوله همسرش و خواهر شاه به کاشان فرستاده شد و در باغِ فینِ کاشان تحتِ حصرِ خانگی قرار گرفت. دشمنان به این هم اکتفا نکرده و سرانجام در حالتِ مستی و لایعقلی شاه حکم قتل او را از شاه گرفتند. حاج علی خان حاجب الدوله مامور به قتل او شد و بقیه ماجرا: «چون حاج علی خان با همراهانش به باغِ فین رسیدند، علی اکبر بیگ چاپار دولتی را دیدند که منتظر بیرون آمدن امیر از حمام بود که جوابِ نامه مهدهلیا را به عزت الدوله بگیرد. فرشباشی دست علی اکبر بیگ را گرفت، با خود به حمام برد که زنِ امیر را از آمدن او مطلع نسازد. فرشباشی با مامورانِ خود وارد حمام گشتند، دیدند خواجه حرمسرا مشغول جمع آوری لباس های امیر است. اعتمادالسلطنه یکی از آن کسان را بر سر او گماشت که از آنجا بیرون نرود. سپس پشتِ درِ دیگر حمام را سنگچین کردند که کسی از آن راه داخل نگردد. وارد صحنِ حمام شدند. فرشباشی فرمانِ شاه را ارائه داد. امیر خواسته بود عزت الدوله (همسرش) را [برای بارِ آخر] ملاقات کند، یا پیغام برای او بفرستد، و وصیت بکند. اعتمادالسلطنه اجازه نداده بود. پس امیر به دلاک دستور داد رگ های هر دو بازویش را بزند؛ و دو کف دستش را روی زمین نهاد درحالی که خون از بازوانش فوران داشت. در این وقت میرغضب به امرِ فرشباشی با چکمه لگدی به میانِ دو کتفِ امیر نواخت. چون امیر درغلطید، دستمالی را لوله کرد، به حلقِ امیر

فروبرد و گلویش را فشرد تا جان داد. بلند شد و گفت: دیگر کاری نداریم. از حمام بیرون آمدند و با اسب های تندرو به تهران بازگشتند.».

منابع مورد استفاده:

-امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی.

- تاریخ ایران در دوره قاجار، نوشته رابرت واتسن، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، انتشارات امیرکبیر.

گرد آورنده: رضا جاوید